



زورق شکسته!

علیرغم گسترش همه‌جانبه یک فضای سیاسی ناسالم که به احتمال زیاد به دلیل تنش میان قدرت‌های بزرگ جهانی بر کشور ایران سایه انداخته، چند روند و پروسه مجزا و کاملاً مشخص را می‌توان از نظر سیاسی در ایران مشاهده کرد. مسلماً در وحله نخست می‌باید از «تلاش» دولت احمدی‌نژاد سخن به میان آورد. می‌دانیم که به دلیل تحولات ویژه‌ای که طی بساط «انتخابات» پیش آمد و در پی حوادث تأسف‌بار «پسانتخاباتی»، دولت احمدی‌نژاد از نظر مشروعیت و «قانونی‌ات» در موضع بسیار متزلزلی قرار گرفته و «تلاش» دولت فعلی را می‌باید در مسیر بازگرداندن مشروعیت «معمول» به قوه مجریه تحلیل کرد. از طرف دیگر، آنان که احمدی‌نژاد را در این وضعیت متزلزل فروانداخته‌اند، یعنی همان عوامل «جنبش سبز» نیز خود درگیر فروهشتگی‌های بسیارند، که در رأس آن مسلماً

می‌باید از وابستگی دیرپای و تاریخی‌شان طی سه دهه گذشته به ساختار قدرت در حکومت اسلامی سخن به میان آورد. ولی این زنجیره مسلماً بدون حضور فعال عواملی که ما در این وبلاگ‌ها مرتباً با نام «مخالف‌نما» از آنان یاد کرده‌ایم، کامل نخواهد شد.

«مخالف‌نمایان»، همزمان هم درگیر معضل «سبزه‌ها» هستند، یعنی قصد دارند گذشته خود را در همگامی با حکومت اسلامی و یا حتی همراهی و هم‌سازی با استبداد ۸۰ ساله در افکار عمومی به هر صورت ممکن «نامرئی» کنند، هم سعی دارند به صورت مختلف جنبش ملت ایران را به همان شیوه‌ها و تئوری‌های ۲۸ مردادی و ۲۲ بهمنی وصله کرده، در این میان نانی برای خود و دکانی برای استعمار بجویند. در مطلب امروز سعی خواهیم داشت که برخورد این سه گروه که آنان را «سه تفنگدار استعمار» می‌خوانیم تا حد ممکن بشکافیم. پس نخست می‌باید از مهرورزی آغاز کرد که گویا اخیراً در «سفرهای شهرستانی» به تبریز نیز مشرف شده! هر چند یک مقدمه کوتاه در مورد تحلیلی که ما از جریان‌های سیاسی طی سه دهه اخیر داریم در این میان ضروری خواهد شد.

می‌دانیم که پس از کودتای ۲۲ بهمن در سال ۱۳۵۷، شبکه سرمایه‌داری جهانی در توجیه دسته‌گلی که در ایران به آب داده بود، یک برنامه گسترده تبلیغاتی را نیز سازماندهی کرد. در این «برنامه» ضد ایرانی، که مهم‌ترین هدف‌اش معرفی «نظریه حکومت اسلامی» به مردم کشور در مقام یک «گزینه عمومی» و فراگیر و غیرقابل تردید بود، ساقط کردن یک حکومت دست‌نشانده غرب، حکومتی که تا بن دندان توسط سازمان‌های سیا، «ام. آی. ۶» و هم‌تایان دیگر این تشکیلات در کشورهای غربی، آنهم در مرزهای اتحاد شوروی سابق و در اوج «جنگ سرد»، تجهیز شده بود عملی بسیار ساده و بی‌دردسر معرفی می‌شد! خلاصه کنیم، بر اساس

این تبلیغات «خررنگ‌کن» که استعمار هنوز هم به همان قدرت و شدت در بوق آن می‌دمد، این عمل «خداپسندانانه»، اگر نگوئیم «بچگانه» صرفاً با تکیه بر چند جلسه «الله اکبر» شبانه، و چند روز تظاهرات کودکانه انجام گرفت! خلاصه مطلب، کافی بود که آقای خمینی دستور می‌فرمودند! ایشان هم دستور دادند و همه چیز تمام شد. این است خلاصه‌ای بسیار فشرده از فضای تبلیغاتی که غرب بر محور آنچه «انقلاب اسلامی» معرفی می‌کند ساخته و پرداخته. حتی حضور نظامیان بلندپایه و وابستگان به شبکه‌های امنیتی غرب همچون ارتشید حسین فردوست و ارتشید قره‌باغی در قلب این «انقلاب اسلامی» و خصوصاً تحولات روز ۲۲ بهمن نمی‌بایست هیچگونه تردیدی در «استقلال» به اصطلاح «انقلابیون» از محافل غرب ایجاد می‌کرد. در بطن این تبلیغات چنین وانمود می‌شد که گویا حضرت امام فرمان داده‌اند، در نتیجه همه اینان به «اسلام» پیوستند!

در کمال تأسف، پس از کودتای ۲۲ بهمن، این تبلیغات «ضدایرانی» با توجه به ساختار اجتماعی کشور در آنروزها که نتیجه دهه‌ها حاکمیت بلامنازع محافل استعماری بود، گوش شنوا فراوان می‌یافت. حکومت پهلوی‌ها طی سال‌های دراز جهت توجیه سرکوب‌های گسترده که معمولاً سفارش آن از طرف واشنگتن و در چارچوب منافع مالی ایالات متحد ارسال می‌شد، مقابله و «نبرد» شبانه‌روزی اعلیحضرت با کمونیسم «خدانشناس» را پایه و اساس تبلیغات‌اش کرده بود.



در نتیجه، با استفاده از همین جو تبلیغاتی که پس از ۲۲ بهمن حسی و حاضر در اختیار عوامل آمریکا قرار داشت، آندسته از طبقات و قشرهای اجتماعی که به دلیل منافع مالی معمولاً در صف «راستگرایان» قرار می‌گیرند، علیرغم تضادهای ظاهری با این به اصطلاح «انقلاب»، به دلیل «وحشتی» که ساخته و پرداخته ساواک بود، با «اکراه» به جامعیت رهبری حضرت امام رأی اعتماد داده، سعی داشتند با پنهان شدن در پناه اسلام ایشان از منافع طبقاتی خود در تضاد با منافع گروه‌های دیگر اجتماعی «دفاع» کنند. بی‌دلیل نبود که زرگران و دلالان بازار و سوداگران خیابانی، یا خلاصه بگوئیم همان جبهه ملی و دوستان و همفکران‌شان دست در دست ساواکی‌ها و شهربانی‌چی‌های «مسلمان شده»، خیلی زودتر از طبقه کارگر و کشاورز «ریش‌دار» و دین‌دار شدند.

ولی در ایران آنروز تبلیغات گسترده غرب، طبقاتی را که در همین جامعه استعمارزده به جناح چپ متمایل می‌شدند نیز بی‌نصیب نمی‌گذاشت. اگر حزب‌توده در چارچوب طرح‌های معمول و ضدایرانی‌اش به دستور مستقیم استالینیسیم حاکم بر مسکو، از نخستین روزهای کودتا پرچم حمایت از «حضرت» امام را بر دوش گرفت، چپ به اصطلاح «غیرروسی» نیز به سرعت نیروهای خود را عملاً به نفع سازمان‌های راستگرا و «چپ‌نما» از قماش مجاهدین خلق و بسیاری تشکیلات «اسلامی - خلقی» که ساواک در قلب حکومت اسلامی در فردای ۲۲ بهمن ۵۷ پایه‌ریزی کرد از دست داد. سخن این سازمان‌های خلق‌الساعه روشن بود: سوسیالیسم، فریب است، بگذارید «خلق» را دین اسلام آزاد کند، و کشور را هم آباد! و از آنجا که به دلیل ضعف تئوریک سوسیالیسم در ایران و خصوصاً نگرش اجتماعی در کشور، «چپ» فقط به ابعاد استراتژیک بین‌المللی و مسائل مالی و اقتصادی روی کرده بود،

ابعاد ایدئولوژیک و فلسفی مارکسیسم حتی در قلب تشکیلات چپ‌گرایان افراطی «به‌دردنخور» می‌نمود!

خلاصه در جبهه جنگی که عقاید استعماری در ایران به راه انداخته بود، مارکسیسم نیز در آن روز و روزگار یک نظریه «اقتصادی» از کار درآمد! نظریه‌پردازان سوسیالیسم در ایران آنروز، از یک سو به دلیل منافع تعیین شده و اشنگتن، و از سوی دیگر به دلیل فقر فرهنگی مزمونی که تمامی نیروهای چپ در آن دست و پا می‌زدند با «فرهنگ» کار زیادی نداشتند. این ضعف و غیبت فرهنگی تلویحاً به این معنا بود که «فرهنگ» جامعه، حداقل تا زمانیکه «انقلاب خلق» اینان به ثمر برسد، متعلق به ملا و آخوند و روضه‌خوان و چادرسایه و پلیس و ارتش و غیره است! این همان تله‌ای شد که «چپ» با عشق و علاقه فراوان پای در آن گذاشت و فقط زمانی فریاد «فاشیسم! فاشیسم!» از حلقوم این سازمان‌ها بیرون آمد که حلقه محاصره در اطراف‌شان تنگ شد و نیش چاقو به مغز استخوان‌شان افتاد.

البته برای توجیه این موضع‌گیری‌ها شبکه رادیوهای خارجی و سخنگویان داخلی کم نبودند. و همین شبکه‌ها نهایت امر با دامن زدن به صحنه‌های چریک‌بازی نزد برخی گروه‌های چپ، در مراحل بعدی وسیله‌ساز سرکوب تاریخی‌ای شدند که بیشتر فرهنگ و مناسبات اجتماعی و هنر و ادبیات کشور را هدف گرفت تا ساختار گروه‌های خلق‌الساعه «چپ». می‌دانیم که این گروه‌ها از نظر تشکیلاتی و سیاسی هم آنروزها و هم امروز هیچ‌کاره‌اند، و پس از این



«نبردها» نیز مأوای‌شان نهایت امر کشورهای نروژ و سوئد و آمریکا شد! خلاصه کلام در فردای کودتای ۲۲ بهمن جامعه ایران همچون یک پرس چلوکباب «لوکس طلائی» با مخلفات‌اش بر سر سفره امپریالیسم آمریکا قرار گرفت، واشنگتن فقط می‌بایست تصمیم می‌گرفت که تناول «مقدس» خود را از کدام نقطه شروع کند!

البته با در نظر گرفتن مطالبی که پیشتر در این وبلاگ آورده‌ایم، آنچه در بالا گفتیم تا حدودی «تکراری» می‌نماید، با این وجود جهت ادامه بحث این تکرار کاملاً الزامی بود. چرا که، در کمال تأسف هنوز نیز همین جو بر فضای سیاسی کشور سایه افکنده و علیرغم گذشت سه دهه از آغاز این خیمه‌شب‌بازی مهوع هنوز بازپِگران و کارگردانان اصلی این برنامه همان‌ها هستند که قبلاً بودند! و در همین راستاست که از مهرورزی شروع می‌کنیم! از ایشان شروع می‌کنیم که در روزها نخستین پیروزی «انقلاب آخوندها» بر اساس «شایعات» و یا خبرسازی‌های دولتی و غیردولتی به امر مقدس «چماق‌کشی» در دانشکده‌ها مشغول بودند. بله، از ایشان می‌گوئیم که پس از عمری چماق‌کشی، امروز رئیس‌جمهور این حکومت دست‌نشانده و جنایتکار شده‌اند، و شاید در اوج خوش‌اقبالی از جمله بدشانس‌ترین اوباش در همین حکومت جمکران باشند.

می‌دانیم که قدرت یک عارضه است که طی گذشت زمان نهایت امر به مرض تبدیل می‌شود؛ فضیلت هم نخواهد آورد! احمدی‌نژاد نیز به دلیل سه دهه همراهی با اوباش «صاحب قدرت» در این حکومت نهایت امر به این درد بی‌درمان دچار شده که گویا «منتخب» مردم است و سخنگوی ملت ایران! خلاصه او می‌پندارد که این «قدرت» نه به دلیل غصب موقعیت سیاسی، سرکوب و اعمال زور و تحمیل اهرم‌های فاسد یک دستگاه دست‌نشانده، که صرفاً به دلیل فضیلت‌های این نظام الهی از جانب ملت و شخص «رهبر» به ایشان تفویض شده! این حضرات همگی از جمله همان اوباشی هستند که در فضای سیاسی‌ای که

بالاتر توضیح دادیم، یار زرگران و دلالان و لات‌ولوت‌های بازار و خوش‌پوشان شمال‌شهری‌اند، و همزمان یاور مستضعفان و پابرهنه‌ها! خلاصه معجون احمقانه‌ای‌اند از عناصری متضاد و متخالف که فقط سریشم «اسلام علوی» می‌تواند آن‌ها را به هم بچسباند، هر چند «نظامی» گرامی صدها سال پیش فرموده:

سبویی که سوراخ باشد نخست
به موم و سریشم نگردد درست

احمدی‌نژاد، یا همان سبوی سوراخ در شعر نظامی، جوجه خروسی است محصول ماشین‌های جوجه‌کشی امپریالیسم آمریکا! ایشان جیک جیک‌کنان پای به میانه میدان گذاشته، می‌خواهند تخم طلائی هم برای ما ملت بگذارند! اینهمه بدون در نظر گرفتن این امر طبیعی که اصولاً جوجه خروس را بعد از چهل روز سر می‌برند، قرار هم نیست که تخم بگذارد! ولی از ایشان اصرار که حتماً تخم‌شان را باید برای ملت بگذارند! بالاتر گفته بودیم که احمدی‌نژاد در اوج خوش‌اقبالی از بدشانس‌ترین اوباش همین حکومت است، و در توضیح باید اضافه کرد که مرض ایشان نتیجه تحولاتی است که پیش از ۲۲ خردادماه سالجاری رخ داده. یعنی بیماری روانی ایشان طی دورانی ریشه گرفت که اجماع محافل استعماری در مورد «حقانیت» حکومت اسلامی و جناح‌بندی‌های داخلی بر «انسجام» اینان تکیه می‌کرد. ولی امروز این «اجماع» دیگر از هم گسیخته و به دنبال انسجام سیاسی در این حکومت دست‌نشانده نیست. با این وجود احمدی‌نژاد که به خیال خود و به عادت همیشگی سخنگوی ۷۰ میلیون ایرانی است، برای چرندبافی در تبریز مجبور می‌شود اتوبوس‌های دولتی را جهت جمع‌آوری روستائیان به کار گیرد! و اگر سابقاً این افتضاحات زیرسبیلی در می‌رفت



امروز علنی هم می‌شود و می‌دولت را در برابر منتقدان داخلی و خارجی حسابی باز می‌کند!

بله، اگر میرحسین موسوی که فریاد حمایت «خلق مسلمان» از دولت و رژیم را به آسمان برده بود، طی دوران صدارت در ماشین‌های ضدگلوله پناه می‌گرفت تا قربانی مخالفانی نشود که بعدها در زندان‌ها دسته دسته بدون محاکمه و فله‌ای تیرباران‌شان می‌کرد، احمدی‌نژاد از آنجا که مردمی‌تر است، هنوز در برابر همان جمعیت‌های چند صد هزار نفری «سخنرانی» هم به راه می‌اندازد. هر چند امروز خیابان‌ها و معابر هنگام سخنرانی احمدی‌نژاد و دیگر اوباش این حکومت عملاً خالی است! ولی ایشان در برابر همان‌ها سخنرانی می‌کند که دست‌های مقدس استعمار جهت استماع سخنان «رهبران» این انقلاب «شیرتوشیر» به خیابان‌ها می‌کشاندند. به این نوع بیماری، «کوری» هم شاید بگویند و ایشان با تکیه بر همین بیماری و همان «حمایت میلیونی»، در تبریز فرموده‌اند:

«ملت انتظار دارد که مردان و زنان غیور آذربایجان به پا خیزند و قلم آشوبگر را بشکنند!»
رجانیوز، ۲۱ نوامبر ۲۰۰۹

نمی‌دانیم ایشان مقصودشان از «قلم آشوبگر» چیست؟ اگر همان قلمی باشد که با آن مطلب «قلمی» می‌کنند، باید گفت طی سه دهه تمام‌شان را خودتان با کمک اوباش و ایادی استعمار و فتوی خمینی دیوانه شکسته‌اید؛ «مردان و زنان» غیور آذربایجان هم در صدر مشروطه ۱۴ سال جنگیدند تا همین «قلم‌ها» آزاد شود، نه اینکه بشکنند! ولی شاید اصلاً سر ظهر مهرورزی گرسنه بوده و مقصودش از «قلم» همان «قلم آبگوشت» باشد که ایشان می‌توانند با ترشی میل بفرمایند. و به این ترتیب به زبان بی‌زبانی از مردان و زنان غیور آذربایجان تقاضا می‌کنند که «میهمان» را زیر باران گرسنه نگاه ندارند!

البته مهرورزی از این سخنان پیشتر هم افاضه می‌فرمودند، امام‌شان هم کم «قلم» نشکست؛ هر چند آن قلم هم بیشتر متعلق به آبگوشت سفره استعمار بود! ولی آنروزها «دست» مقدس استعمار برای‌شان کارساز می‌شد، امروز وضع خراب شده! با اینهمه برای توجیه مواضع مهرورزی، شبکه‌ای نیز در اختیار وی قرار گرفته. وظیفه اصلی این شبکه مچ‌گیری است! به طور مثال، «رجانیوز» که به درست یا به غلط به حمایت از مواضع رئیس‌جمهور «منتخب» معروف شده، در سایت «مقدس» مچ یکی از پامنبری‌های حاج اکبر بهرمانی به نام «زیباکلام» را می‌گیرد!

«استاد» زیباکلام از همان شمال‌شهری‌های «اسلام‌آورده‌ای» هستند که بالاتر به تحولات اجتماعی و سیاسی‌شان اشاره کوچکی کردیم، ایشان همچون هم‌حرفی‌های دیگر پس از لات‌بازی حضرت امام، از ترس اوج‌گیری مطالبات توده‌ها، آناً خود را در زمره «حواریون» استبداد دینی جا زدند، و گویا همان روزها یک «مقاله» جانانه جهت توجیه مواضع «شداد و غلاض» رایج بر علیه دانشگاه‌ها قلمی فرمودند! محتوای این مقاله، که همچون مقالات دیگر «فرهیختگان» حکومت اسلامی بوی «کالی» و «نارسی‌اش» مشام هر متفکری را می‌آزارد امروز وسیله‌ای شده جهت لجن‌پراکنی به «جنبش سبز»! آنهم در دکان «رجانیوز».

این است «استراتژی» احمدی‌نژاد و طرفدارانش! میدان دادن به یک نظریه شکاف «درون حکومتی»! به عبارت دیگر به آب انداختن پتّه عناصر وابسته به «جنبش سبز» از طریق علنی کردن مواضع عوام‌فریبانه اینان پیش از انتخابات اخیر و در هنگامه «انقلاب اسلامی» حضرت امام خمینی! باید قبول کرد که در مقام یک استراتژی سیاسی این عمل بیشتر به خودکشی می‌ماند تا موضع‌گیری. هر عقل سلیمی



می‌تواند ارتباط اندام‌وار اعمال اوباشی از قبیل زیباکلام را با استقرار حکومت اسلامی ببیند، حکومتی که به دلیل طبیعت استبدادی و «دیگرستیزی»، استقرارش فقط به معنای حذف مخالفان از صحنه سیاست کشور بود. بارها گفته‌ایم و امروز نیز در همینجا به صورت خلاصه تکرار می‌کنیم که تئوری خشونت و توجیه مواضع «عوام‌پرستی» در کشور ایران از آسمان به زمین نیفتاد! و اگر اوباشی از قبیل زیباکلام، سروش، بنی‌صدر، وابستگان به محفل شریعتی و بازرگان و همپالکی‌های‌شان در بوق‌های تبلیغاتی این نظریه انسان‌ستیز، حذفی و ضدبشری ندیده بودند، آخوند و ثقه‌الاسلام نمی‌توانست با ادبیات گنگ و بازاری و هجویات حوزوی صحنه سیاست آنروز کشور را قبضه کند. خلاصه کلام نقش این مزدوران و سخنگویان استعمار در استقرار و تداوم این حکومت ضدایرانی اگر بیشتر از ماشالله قصاب‌ها و سعید امامی‌ها و لاجوردی‌ها نباشد، کمتر نیست. ما در این رابطه حتی پای را فراتر گذاشته تمامی جریان‌ات دین‌گرا، همچون سازمان مجاهدین خلق که در مسیر ارائه توجیهات ایدئولوژیک و خلقی‌نمائی‌های ضروری برای توپخانه آخوند در کشور مهمات عقیدتی فراهم آورده بودند به عنوان همکاران این رژیم «شترگاوپلنگ» محکوم می‌کنیم، آقای زیباکلام جای خود دارند.

«تلاش» مزبوحانه‌ای که احمدی‌نژاد و عوامل وابسته به محفل وی در سطح تبلیغاتی آغاز کرده‌اند، فقط به یک نتیجه می‌رسد: علنی کردن هر چه بیشتر مفسده حاکم بر نظریه استعماری در قلب این حکومت! البته استراتژی «پته بر آب انداختن» در مقاطعی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. این همان استراتژی‌ای بود که خمینی دجال به آن متوسل شد، و زمانیکه چراغ‌سبز استعمار جهت قدرت‌گیری نظریه «ولایت فقیه» در حکومت اسلامی «چشمک» زد، ایشان نیز آنرا از استبدادها و دیکتاتورهای حاکم بر کشورهای مسلمان «برائت» خواسته «مستقل» شدند. آقای خمینی که سال‌های سال نان شب را به فرمان صدام حسین میل می‌فرمودند،

آنا از همه استراتژی‌های منطقه‌ای جدا شده در دامان پر مهر استعمار شروع کردند به جفتک‌انداختن و بر باد دادن منافع ملت ایران! ولی گویا امروز دیگر این نوع استراتژی جوابگو نیست، با اینهمه شاهدیم، از آنجا که نوبالوگان استعمار همه از یک پستان شیر می‌خورند، این استراتژی تقریباً دامان تمامی جناح‌های را گرفته که در بالا «سه تفنگدار استعمار» خواندیم.

دکان «مهرورزی»، جنبش سبز و مخالف‌نمایان اسلامی و حتی غیراسلامی اینان در خارج همه و همه به همین پستان کذا آویزان شده‌اند. می‌مکند و گ...ز و آروغ‌اش را زیر سیل ما ملت در می‌کنند. و مطمئن باشیم که اگر فرصت یابند، همچون امام امت «شکر پنیر» را نیز در یقه ما ملت استفراغ خواهند کرد. ارائه «یک بخش» از واقعیات جهت بی‌اعتبار کردن «رقیب» و لاپوشانی دیگر بخش‌ها جهت اعتبار دادن به خودی‌ها، همان است که امروز در بساط تفنگداران استعمار نام استراتژی فعال سیاسی بر خود گذاشته.

در چارچوب همین استراتژی است که به طور مثال شاهدهیم آقای میرحسین موسوی و وزیر محبوب ارشاد در دوران ایشان یعنی ملامحمد خاتمی، که ۸ سال دولت‌مردی‌شان از نظر سرکوب امنیتی شاید در تاریخ چند صد ساله ایرانیان بی‌نظیر و بی‌سابقه بوده، در مصاحبه‌های رنگارنگ و پر زرق و برق از «امنیتی شدن» فضای جامعه ابراز نگرانی و نارضایتی فراوان می‌کنند! ولی ما ملت یادمان نرفته زمانی را که اینان در این مملکت نخست‌وزیر و وزیر بودند و پس از تاریخ شدن هوا، به دلیل همان «جوامنیتی» که امروز خیلی بد و نازیبا است، مردم عادی هم جرأت بیرون رفتن از خانه‌ها را نداشتند. ولی دقیقاً در همین راستا می‌توان از امثال بنی‌صدر نیز نام برد که در آخرین اعترافات «استعمار در



هجرت»، در سایت شخصی خود، رسماً روح‌الله خمینی دجال را به عنوان یکی از طرفداران کودتای ۲۸ مرداد معرفی می‌کند.

البته ما از اینکه امثال خمینی طرفدار کودتا و سرکوب و استبداد، لات‌بازی و چماق‌کشی باشند به هیچ عنوان تعجب نمی‌کنیم. و از نخستین روزهایی که مطالب‌مان بر روی خطوط اینترنت در اختیار هم‌میهنان قرار گرفت آخوندجماعت را جز در مسیر همین «خط» قرار نداده‌ایم. ولی آنان که با تکیه بر «حضرت امام»، کوچه و پس‌کوچه‌های نم‌زده پاریس را ترک می‌کنند، و یک‌شبه به تهران اسباب‌کشی کرده با شرکت فعال در معادلات و صورت‌بندی‌های استعماری، دنیای یک جوان گمنام ایرانی را با «مقام» نخستین رئیس‌جمهور کشور باستانی ایران «طاق» می‌زنند، بهتر است از خود پرسند به چه دلیل برای «تفویض» این «مقام» در برابر هزاران ایرانی دست کسی را بوسیدند که امروز همکار کودتای ۲۸ مرداد معرفی‌اش می‌کنند.

همانطور که از شرایط امروز می‌توان دریافت، سفینه استعماری حکومت اسلامی و شبکه «مخالف‌نمایان» آن که موجودیت‌شان عملاً در گرو حفظ موجودیت جمرکان افتاده، به چندین زورق شکسته تبدیل شده و بر عرشه هر یک از این قایق‌شکسته‌ها عوامل و عمال سنتی استعمار به خیال خود دست‌اندرکار فراهم آوردن زمینه مناسب جهت توجیه مواضع سیاسی‌شان شده‌اند. احمدی‌نژاد جسد متعفن زیباکلام را از قایق‌شکسته «دولت منتخب» به امواج دریا و در کام کوسه‌ها رها می‌کند بدون آنکه بداند دولت و مکنات‌اش از صدقه سر همین نظریه‌پردازان اوباش‌گری تأمین شده. میرحسین موسوی و ملامحمد خاتمی نیز از عرشه قایق شکسته «جنبش سبز»، جسد طاعونی نیروهای سرکوبگر نظامی و انتظامی حکومت اسلامی را بیرون می‌اندازند، بدون آنکه بپذیرند، در غیاب این نیروهای سرکوبگر و ضدبشری نه میرحسینی می‌توانست وجود داشته باشد،

و نه ملامحمدی می‌توانست در برابر خبرنگاران لبخند «خررنگ‌کن» بزند.

ولی از همه جالب‌تر موضع مخالف‌نماها و اوباش استعمار در خارج است. اینان یا همچون بنی‌صدر هم نان «انقلاب» را می‌خورند و هم با «ضدانقلاب» هم‌سفره شده‌اند، و یا همچون سلطنت‌چی‌ها هم «ضدانقلاب‌اند» و هم در صفوف فشرده انقلابیون برای «جمهوری ایرانی» پستان به تنور چسبانده‌اند! گروه اول به این امید که از اختلاط انقلاب و ضدانقلاب حکومت دوباره‌اش تأمین شود. و دومین گروه به این امید که سرگردانی و لات‌بازی‌ای که نتیجه هياهو بی‌معنای اینان است، بتواند نهایت امر گزینه سلطنت استبدادی و کودتائی را جایگزین دیگر گزینه‌ها کند!

بارها این مطلب را توضیح داده‌ایم و اینبار فقط به صورتی سربسته اشاره می‌کنیم که دوران لات‌بازی، یا همان شاه‌سازی و امام‌بازی دیگر تمام شده. فضای سیاست کشور به سرعت به نقاطی نزدیک می‌شود که حضور مسئولانه یک یا چندین تشکیلات سیاسی غیرقابل اجتناب خواهد بود و این حضور مسئولانه نمی‌تواند با امثال رجانپوز، میرحسین و بنی‌صدر تأمین شود. آنان که این نیاز روز را به درستی و در عمق و کنه آن درک نکنند به سرعت از فضای سیاسی کشور حذف خواهند شد.

